

اهداف خوب بدون نیروی اجتماعی مانند اندیشه است بدون عمل

نادر عصاره

ارزیابی انتقادی میزگرد «چپ و انقلاب‌های ناتمام»



دلایل و علل وضعیتی که جامعه‌ی ما به آن دچار شده از دیدگاه تاریخی چیست؟ چرا جنبش‌ها و انقلاب‌های بزرگ سیاسی به‌ویژه از مشروطه به بعد ناکام ماندند؟ چه راهی برای برون‌رفت قابل تصور است؟ چطور مطالبات را تنظیم کنیم تا راه‌جویی باشد ناظر بر دو بحران تباهی‌آور در جامعه‌ی ما، یعنی بحران فقدان نظام دموکراتیک و نیستی برابری و آزادی و انواع بحران‌های سرمایه‌دارانه و بحران طبیعت؟ جلسه‌ی میزگرد سایت «نقد اقتصاد سیاسی»، تحت عنوان «چپ و انقلاب‌های ناتمام»، در روز جمعه ۱۹ شهریور ۱۴۰۰، با این پرسش‌ها آغاز می‌شود.

این وبینار، به‌دنبال انتشار تعداد قابل‌توجهی از مطالب در این سایت به‌مناسبت پایان قرن ۱۴ و آغاز قرن ۱۵ خورشیدی و برای پی‌گیری بخشی از آن مباحث انجام شد. اقدامی پسندیده و نیکو تا نوشته‌ها و گفته‌ها بدون تأثیر و تأثر نمانند و تلنبار نشوند و سیر اندیشه‌ورزی و حقیقت‌جویی و ارتقای اینها به معرفتی عمومی طی شود. این جلسه توسط آقای پرویز صداقت اداره و آقایان خسرو پارسا، سعید رهنما، محمدرضا نیکفر و خانم یاسمین میظر، به ایراد سخن و نقد و بررسی پرداختند. جلسه بیش از دو ساعت به‌طول انجامید. [ویدئوی](#) این میزگرد در سایت «نقد اقتصاد سیاسی» و برخی سایت‌های دیگر منتشر شده و در دسترس قرار دارد.

نقد مجرد و غیر تاریخی

از ابتدای گفت‌وگو درباره‌ی دلایل و علل وضعیت جامعه ما از دیدگاه تاریخی، پای حزب توده به میان کشیده شد. گویی حزب توده تعدادی بود از افراد نشسته در رهبری که هرچه می‌خواستند می‌کردند و عناد می‌ورزیدند با آزادی. و گویا پایه‌ی اجتماعی آن اراده‌ای نداشت و مردم ایران هیچ تأثیری بر آن نداشتند و محدوده‌ای بین‌المللی مؤثر بر ایران و ایرانیان و سازنده‌ی روح زمانه وجود نداشت. بدون تردید حزب توده آزادیخواه نبود. ولی آیا حزب توده از جامعه‌ی خودش و زمان خودش بیرون نیامده بود؟ این مهم اگر فراموش و سهل‌انگارانه جایگزین شود با نسخه‌ای قدیمی که حقایقی نیز دربر دارد، و همه‌ی مسائل به پای بلشویسم و الگوی روسی و انقلاب اکتبر نوشته شود، به مجرد کردن حزب توده از شرایط و امکاناتش می‌انجامد. این غیرتاریخی دیدن موضوع است.

با این روش غیرتاریخی، در شناخت حسی و آزمون و خطایی درجا می‌زنیم، مار در آستین می‌ماند، تا جای دیگر خودش را با به‌قدرت رساندن مستبدی دیگر نشان دهد، که نشان داده ولی باز از آن درسی گرفته نمی‌شود. فرهنگ سنتی ایرانی از جمله عواملی بوده که یک‌بار حزب توده را بزرگ‌ترین حزب سیاسی ایران و بار دیگر مستبدی را حاکم بر ایران کرده است. رهبران سیاسی در این وضعیت و تکرار این وضعیت در انقلاب اسلامی نقش داشته‌اند، باید مورد نقد و نکوهش قرار گیرند که قرار هم گرفته‌اند. اما همه چیز را به آن‌ها نسبت دادن غیرتاریخی است و از رشد شناخت و معرفت عمومی از کم‌داشت‌ها جلوگیری می‌کند. این روش نه‌تنها به کسب درس‌های تاریخی منجر نمی‌شود، بلکه خواسته یا ناخواسته به حذف می‌انجامد حذف مخالفین فکری و دگراندیش که روشی ضد دموکراتیک است. سوی دیگر این روش بت‌واره ساختن است از دکتر محمد مصدق و جبهه‌ی ملی ایران، که این نیز خلاف آموزش از تاریخ است.

اهداف خوب، یک بلوک سیاسی و دیگر هیچ

البته که تحول سیاسی ۴۰ سال پیش جامعه‌ی ما را به قهقرا برده و عدالت‌خانه و حقوق ملت و شهروند را که یک‌بار در گذشته خواسته شده بودند، دوباره به خواست و هدف تبدیل شده‌اند و در کنار اهداف دیگر مطرح می‌شوند. به‌درستی از چهار پایه‌ی آزادی و دموکراسی، عدالت اجتماعی، رشد و توسعه‌ی اقتصادی و نجات و حفظ محیط زیست و در این میان از اولویت دموکراسی سخن گفته شد. به‌علاوه، افزوده شد که با توجه به توازن کنونی قوا، نظام دموکراتیک نمی‌تواند فقط به‌دست نیروی چپ جامعه برقرار شود بلکه باید بلوک دموکراسی‌خواهی شکل گیرد. پرسشی که پیش می‌آید این است که این اهداف خوب که پدران و مادران ما از مشروطه خواسته و فریاد زده‌اند، و اکنون نیز مطالبه می‌شوند، چرا تحقق نیافته‌اند؟ اگر اهداف خوب کافی است چرا بیشتر نمی‌شمارید؟ مگر به آنانی که سوسیالیسم را هدف خود قرار می‌دهند ایراد نمی‌گیرید که نیروی اجتماعی سوسیالیسم هنوز عمل نمی‌کند؟ آیا برای دموکراسی و دیگر اهداف چهارگانه‌ی برشمرده شده، نیروی اجتماعی لازم، عمل می‌کند؟ چه نیروی اجتماعی عمل کرد که آزادی و دموکراسی به‌قدرت نرسید؟ چرا میهن‌پرستی به‌انضمام بنیادگرایی

دینی برانگیخته شد و غلبه کرد ولی وجه میهن‌پرستی لایبک و مدرن جامعه‌ی ما، مغلوب و محروم شد؟ میهن‌پرستی و بنیادگرایی دینی، از انقلاب اسلامی تاکنون و در سایه‌ی تجربه‌ی تقریباً نیم‌قرنی، حتماً تغییر کرده است. ولی تضاد سنت و مدرنیته و وجود ظاهراً دو ملت در یک وطن به جایی رسیده یا نرسیده است؟ بدون تعیین تکلیف با این تضاد، و حل آن به نفع زیست همه با هم و غلبه‌ی این فرهنگ، بدون باور به سکولاریسم یا لائسیسته، اهداف خوب بدون نیروی اجتماعی لازم می‌مانند و به مقصد نمی‌رسند. تجربه‌ی تاریخی ما گویای این درس است.

تفرقه و شکاف در چپ

چپ را به چپ فرهنگی، چپ اجتماعی و چپ حزبی تقسیم کردن، نظری است قابل درک. ولی با ارزیابی‌ها و نسبت‌های حسی و غیرواقعی به این و آن، یکی را استوار بر جای ایستاده اعلام و نمره‌ی قبولی دادن و دیگری را ضعیف‌ترین و مردود شمردن، نه تنها غیرمنصفانه که با موضوع جلسه یعنی دلایل و علل وضعیت جامعه ما از دیدگاه تاریخی نزدیکی نداشت. پیوند میان روشنفکران و جامعه‌ی دانشگاهی از یک سو و فعالین سیاسی و حزبی کشور ما از سوی دیگر، ضروری و حیاتی است. دلایلش را جای دیگر باید شمرد به خصوص دیجیتالی شدن و کاهش یافتن دامنه‌ی مطالعه و اندیشه. کارهای تحقیقی درزمینه‌های دموکراسی، رشد و توسعه‌ی پایدار، حفظ محیط زیست، تاریخ و جامعه‌شناسی ایران، انقلاب و سوسیالیسم و گذار از سرمایه‌داری و دیگر زمینه‌های ضرور و مفید انجام شده و مورد استقبال و استفاده‌ی شماری از فعالین سیاسی و حزبی چپ و دموکرات قرار گرفته است. در میان فعالین سیاسی و حزبی که جان سالم به‌در بردند و در تبعیدن، گرایش‌هایی به شکل جمعی و فردی شکل گرفته که در حد امکانات خود تلاش می‌ورزند و سعی در انجام فعالیت‌هایی مفید و مسئولانه برای آبادی و آزادی کشور دارند. اخبار و رویدادها و درد و رنج‌های جامعه‌ی ایران از عمده‌ترین مسائل روزانه‌ی اینان است. گردهمایی‌ها، وحدت‌ها و ائتلاف‌هایی را شکل می‌دهند. نظرات و برنامه و بیانیه‌هایی را تدوین و منتشر می‌کنند. با افراد و اشخاص سالمندان و جوانان در داخل و خارج از کشور گفت‌وگو می‌کنند، با احزاب و مجالس نمایندگان و افکار

عمومی مردم کشورهای خارج تماس می‌گیرند و مبارزات و مطالبات مردم ایران را می‌شناسانند، و اقداماتی دیگر از این دست. کمبودها و کم‌داشت‌ها نیز بسیارند. رفع کمبودها مستلزم شناخت آن‌هاست. در شرایط معینی که فعالین سیاسی و حزبی موجود تولد یافته و رشد کردند به دلایلی تاریخی، نسلی عمل‌گرا در سطح جهانی شکل گرفت. این عمل‌گرایی، نسبت به جنبه‌های فکری و عقلی فعالیت سیاسی کاستی‌های مهمی دارد. در جنبش سیاسی و حزبی میهن ما نیز (و حتی فراتر در میان آنانی که کارشان به ایده و اندیشه‌پردازی نزدیک‌تر است)، این عمل‌گرایی با عوارض متعددش نقش بازی می‌کند. استراتژی مرحله‌ای، برنامه‌ریزی اهداف مرحله‌ای، بیلان و درس‌آموزی از بیلان برای نوسازی استراتژی که از مختصات کار حزبی و هر فعالیت جمعی و حتی تولیدی است از کمبودهاست. موارد دیگر از عوارض عمل‌گرایی و عدم کارآیی نظری و مبتنی بر شناخت و تجربه‌اندوزی، کمی‌کاری، عدم کار آموزشی و کادرسازی، عدم خلاقیت و کارآیی مدیریتی و سازمانی، و موارد دیگر است. بیلان‌ها خوشبختانه قابل‌ارائه ولی ناکافی است. کار فرهنگی، برای مبارزه با فرهنگ سنتی و تقویت عناصر فرهنگی مدرن، لائیک و دموکراتیک، نیز عرصه‌ای است که در آن برنامه و بیلانی رضایت‌بخش را نمی‌شناسم. شکاف قائل شدن و تفرقه انداختن در چپ، در رفع این مشکلات کمک‌رسان نیست.

بیچارگی در درازمدت چندین دهه‌ای

با توهم نامیدن امکان به قدرت رسیدن حکومت‌های مستقل در خاورمیانه‌ی قرن بیست و یکم با وجود سیستم هژمونیک جهانی و ژئوپولیتیک منطقه‌ای و با تنها آلترناتیو شمردن سوسیالیسم که آن هم در دسترس نیست نتیجه‌گیری شد که چاره‌ی کار بحران‌ها سریعاً ناممکن و به زمانی چندین دهه‌ای نیاز دارد. این هم نظری است که مطرح شد و محترم. اما این کجا و دلایل و علل وضعیت جامعه‌ی ما از دیدگاه تاریخی کجا؟ با توجه به وضعیت مصیبت‌بار و غیر قابل تحمل مردم ایران، استراتژی چندین دهه‌ای معادل است با بیچارگی درازمدت و چندین دهه‌ای مردم این مرزوبوم و منطقه. این مسئله قابل مشاهده و تأکید مجدد است که در این جا برای گوینده‌ی نظر،

سوسیالیسم تنها آلترناتیو، طرح اهداف خوب است ولی شرایط و نیروی اجتماعی عملی کردن آن و بود و نبود این نیروی اجتماعی مسکوت می‌مانند. اهداف خوب بدون نیروی اجتماعی مانند اندیشه است بدون عمل.

تاریخ و بار گران بر دوش

در میزگرد گفته شد از دل تاریخ نمی‌توانیم دریابیم. دانش شاد می‌خواهیم نه بار گران تاریخی. تاریخی هست که بار گران است بر دوش. این گذشته، بار گران است نه چراغ راه آینده. معکوس مغتنم شمرده و درست نامیده شد: آینده است که چراغ راه گذشته است. موضوع جلسه دلایل و علل وضعیت جامعه ما از دیدگاه تاریخی بود. اگر آن دلایل و علل بارگران گرفته شوند که باید خود را از آن‌ها کنار کشید، جلسه بلاموضوع می‌شود و عملاً نیز چنین شد. اما مهم‌تر این است که اگر از تاریخ و بارهای گران آن نخواهیم بیاموزیم، چه می‌ماند برای آموختن؟ کتاب‌ها و درس‌های مؤلفان دیگر ملل مگر منشأیی به‌جز تاریخ داشته و دارند که البته تاریخ خود آن ملل است و آموزنده؟ بدون فرهنگ و معرفت عمومی مدرن، لائیک و دموکراتیک نمی‌توان نیروی اجتماعی خالق تغییر و تحول دموکراتیک را تصور کرد. برای برخورداری از فرهنگ نام‌برده و تبدیل آن به معرفت عمومی، به‌جز شناخت عقلی واقعیت و رواج عمومی این روش، راهی دیگر هست؟ اگر این درست است که تاریخ در اندیشه و اندیشه در تاریخ است، برای احتراز از شکست‌ها و بارهای گران آن، راه شناخت با درس‌آموزی از تاریخ و تجربه‌ی عملی می‌باشد.

کم‌داشت‌ها در طراحی جلسه‌ی میزگرد

در خطوط ابتدایی در بالا، موضوع و پرسش‌های اصلی جلسه نوشته شده است. بررسی دوره‌ای بیش از صدساله از دیدگاه تاریخی و راه‌جویی برای برون‌رفت از بحران‌های تلنبار شده. این موضوع، شامل دو وجه است، وجهی نظری و شناختی است و وجه دیگر سیاسی و عملی. گرچه این دو طبعاً به همدیگر مربوطند، ولی در بحث و

بررسی و نتیجه‌گیری دو امر جداگانه هستند و مستلزم صلاحیت و تجارب متفاوت، و به‌جا بود که همه در دستور کار یک جلسه قرار نمی‌گرفتند.

دوره‌ای بیش از صد ساله، درباره‌ی نهضت مشروطیت، درباره‌ی دوره‌ی نهضت ملی‌شدن نفت، درباره‌ی دوره‌ی انقلاب اسلامی و درباره‌ی دوره‌های دیگر تاریخ کشور ما، نیاز به تجزیه و ترکیب دارد. هر یک، در موقعیتی ویژه از شرایط ملی و بین‌المللی روی داده است. پژوهش‌های ارزنده‌ای در این زمینه‌ها تاکنون انجام شده که مرجع هستند و می‌توانند مورد مراجعه قرار گیرند. اندوخته‌ای هستند غنی برای بهره‌برداری دقیق و مسئولانه. تأمل برای حقیقت‌یابی و شناخت از دیدگاه تاریخی که ضرورتی مبرم برای اندیشه و فرهنگ مردم ماست، نمی‌تواند تأملی کلی و غیر مشخص باشد. موضوع دستور جلسه، معطوف به عبور از شناخت حسی و آزمون و خطایی و به‌تعبیری شناخت در خود است، به شناخت حسی و عقلی واقعیت برای تغییر آن. اما راه رسیدن به این شناخت، و دروازه‌ی ورود به تأمل تاریخی، نه کلی که باید مشخص باشد. از پرسش‌هایی شروع شود مشخص شبیه این که مهم‌ترین مسئله‌ی انقلاب اسلامی کدام بود؟ و چرا بود؟ دلایل مقبولیت رهبری انقلاب در میان اکثریت مردم چه بود و چرا این چرخش تاریخی روی داد؟ و از این راه به سوی وقایع مهم و مؤثر دیگر تاریخی راه بسپاریم. در این صورت، حتی برای بررسی علل وضعیت جامعه‌ی ما شاید یک جلسه بسیار کم باشد. پس پذیرفتنی است که وارد راهجویی شدن، آن هم از جلسه‌ی اول و آغاز چون و چرا برسر دلایل و علل وضعیت، زودرس بوده است. شایان توجه است که بنا به تعیین و مشخص کردن و محدود ساختن موضوع جلسه، یعنی تأکید بر آموزش از تجارب تاریخی و موقعیت و واقعیت مشخص، احتمالاً، به بحث‌آوران جلسه اضافه می‌شدند کسانی دیگر. گفت‌وگوهای جلسه از تمرکز موضوعی و از روش هم‌اندیشی و گفت‌وگوی اقناعی کافی برخوردار نبود، بی آن که ناگفته بماند که در جریان میزگرد با توضیحات سعید رهنما و پرویز صداقت، این نقص کاهش یافت.

انتخاب صاحب‌نظرانی دارای تخصص در زمینه‌ی مورد بحث البته نمی‌تواند محدود به گرایش چپ باشد. به‌خصوص این امر که موضوع در دستور جلسه نه برنامه و کارنامه‌ی چپ، بلکه وضعیت جامعه‌ی ما یعنی برنامه و کارنامه‌ی همگانی از دیدگاه

تاریخی است و البته این تاریخ نیز در انحصار هیچ یک از خانواده‌های سیاسی ایرانی نبوده و نیست.